

# بلغ العجايز



## متن خوانے کتاب الملة؛ اتر فارابی

با اراۃ: استادا محمد حسین حشمت پور

جلسه یازدهم - ۱۸ فروردین ۹۷

به قلم: علیہ علیزادہ



## چکیده:

آنچه در ادامه می‌خوانید، متن یازدهمین جلسه‌ی متن‌خوانی کتاب المله اثر فارابی است که به همت خانگی اخلاق‌پژوهان جوان برگزار شده است. استاد حشمت‌پور در این جلسه پس از برشمردن وظایف رئیس اول و رئیس تابع، با تشبیه ریاست به طبابت، به شرح وظایف رئیس می‌پردازند.

کتاب المله، صفحه ۳۰۰، سطر یازدهم

### و ان الرئاسة الفاضله ضربان: رئاسة اولی و رئاسة تابعه للاولی

در جلسات گذشته گفتیم که حکمت عملیه برای ما اموری را بیان می‌کند. از جمله این که: ریاست در مدینه‌ی فاضله بر دو قسم است:

۱. ریاست اولی: این ریاست متعلق به رئیس اول است.

۲. ریاست تابعه: این ریاست متعلق به جانشین رئیس اول است.

رئیس اول دو کار را انجام می‌دهد:

۱. سیرت‌های فاضله را در مدینه تدوین می‌کند تا مشخص شود که اهل مدینه باید چه کارهایی را انجام بدهند.

۲. سعی می‌کند اهل مدینه را از سیره‌ی جاهله به سیره‌ی فاضله منتقل کند.

در مقابل، کار رئیس تابع این است که همان سنت و روش رئیس اولی را ادامه بدهد. ضمناً این ادامه‌دادن باید به گونه‌ای باشد که کارهای رئیس اولی به وسیله‌ی او کاملاً در جامعه اثبات شود.

مؤلف بعد از این تقسیم‌بندی می‌گوید: رئیس اول و تابع باید قوانین را حفظ کنند، چرا که جعل قوانین یک وظیفه و حفظ آنها، وظیفه‌ای دیگر است. در واقع مؤلف می‌خواهد بگوید با جعل و اجرای قوانین نگرانی‌ها برطرف نمی‌شود و باید آنها را حفظ نیز کرد، زیرا هنوز هم احتمال نفوذ سیره‌ی جاهلیه وجود دارد. ممکن است انسان‌های این مدینه، در همان نسل اول یا به هنگامی که قوانین فاضله تدوین می‌شوند، آنها را اجرا کنند، اما ممکن است بعداً دوباره به مرام جاهلیت برگردند یا جاهلیت از بیرون بر آنها وارد شود. نویسنده در ادامه برای روشن شدن بیشتر مطلب مثالی می‌زند: کار طبیب این است که بدن مریض را به بدن سالم تبدیل کرده و از امراض بعدی پیشگیری کند. همان‌طور

که طیب ابتدا سلامت را به بدن برمی گرداند و سپس از نفوذ مرض جدید به آن جلوگیری می کند، رئیس اولی و تابع هم باید ابتدا جامعه را اصلاح کرده و پس از اصلاح آن از نفوذ فساد و جاهلیت در این جامعه جلوگیری کنند.

ترجمه‌ی متن: حکمت عملی علاوه بر بیان‌های قبلی، این را بیان می کند که ریاست فاضله بر دو نوع است: یکی ریاست اولی و دیگری ریاست تابعه للاولی. هر دوی این ریاست‌ها فاضله بوده و در مقابل ریاست جاهلی قرار دارند.

## **والرئاسه الاولی هی الی تمکن<sup>۱</sup> فی المدینه او الامه السیر و الملکات الفاضله اولاً<sup>۲</sup> من غیر ان تکون تلک فیهم قبل ذلک و تنقلهم مع ذلک عن السیر الجاهلیه الی السیر الفاضله. فالذی یقوم بهذه الرئاسه، هو رئیس الاول**

رئیس اول سیر و ملکات فاضله را در مدینه یا امت تثبیت می کند. از آن جایی که چنین رئیسی، رئیس اول است، ابتدا او این کار را انجام می دهد و سپس روسای تابع کار او را ادامه می دهند. به عبارت دیگر رئیس اول تاسیس می کند و سایرین ادامه می دهند.

**همان‌طور که طیب ابتدا سلامت را به بدن برمی گرداند و سپس از نفوذ مرض جدید به آن جلوگیری می کند، رئیس اولی و تابع هم باید ابتدا جامعه را اصلاح کرده و پس از اصلاح آن از نفوذ فساد و جاهلیت در این جامعه جلوگیری کنند.**

**پرسش:** معنای دقیق عبارت «تمکن» چیست؟ آیا صرفاً به معنای وضع فضائل است یا به معنای گسترش آن‌ها نیز می باشد؟

**پاسخ:** منظور این است که رئیس اول باید این فضائل را وضع کرده و آن‌ها را به صورت یک فرهنگ برای جامعه درآورد.

نویسنده در ادامه با عبارت «من غیر ان تکون...» قید «اولاً» را معنی می کند؛ یعنی بدون این که قبلاً این سیر و ملکات در مدینه یا امت وجود داشته باشند.

کار بعدی رئیس اولی این است که علاوه بر تدوین و تثبیت ملکات فاضله، امت یا مدینه را از سیر جاهلیه به سیر فاضله نقل می دهد. به عبارت دیگر رئیس اولی کاری می کند که عادات جاهلیه در مدینه معهود شده و عادت فاضله جایگزین آنها شوند. کسی که عهده‌دار چنین ریاستی است، همان رئیس اول است.

۱. «تمکن» یعنی «تثبیت می کند»، «جا می اندازد»، «رواج می دهد» و ...

۲. قید «اولاً» اشاره به این مطلب دارد که از آن جایی که رئیس اولی، مؤسس است تمکین و تثبیت ابتدا باید از جانب او باشد و ثانیاً و بالتبع از جانب رئیس تابع ادامه پیدا کند.

## والرئاسه التابعه للاوله هه اته تقتفه فف افعالها حذو الرئاسه الاوله

رياست تابعه رياستى است كه در افعالش از رياست اولى پيروي مى كند. به عبارت ديگر رئيس تابع تاسيسى ندارد و صرفا تبعيت مى كند.

## والقائم بهذه الرئاسه يسمه الرئيس السنه وملك السنه ورئاسته هه الرئاسه السنيه

كسى كه به اين رياست اقدام مى كند رئيس سنت و ملك سنت ناميده مى شود و رياستش رياست سنيه است؛ يعنى رياستى كه در آن سنتى را اجرا کرده و ادامه مى دهد.

فارابى در ادامه مى گويد: شغل رياست، چه متعلق به رئيس اولى باشد و چه متعلق به رئيس سنت، ايجاب مى كند كه رئيس، اولاً همهى سير و ملكات فاضله را بشناسد و ثانياً آنها را در جامعه تثبيت کرده و ثالثاً آنها را از هجوم سير جاهله به وسيلهى موانع غير قابل نفوذى حفظ كند.

## والمهنة الملكية الفاضله الاولى تلتئم بمعرفة جميع الافعال التي بها يتأتى تمكين السير والملكات الفاضله في المدن و الامم<sup>٣</sup> وحفظها عليهم وحياتها واحرازها عن ان يداخلها شيء من السير الجاهليه

شغل رياست فاضلهى اولى به توسط اين امور فراهم مى شود:

١. شناخت همهى افعالى كه به واسطهى آنها، تثبيت سير و ملكات فاضله در مدن و امم، ميسر مى شود.

٢. حفظ و احاطهى اين افعال و سير و ملكات ناشى از آن، براى مدن و امم.

٣. جلوگيرى از دخول سير جاهليه.

فان تلك كلها امراض تعرض للمدن الفاضله

سير جاهله همگى امراضى هستند كه بر مدينه‌هاى فاضله عارض شده و باعث مى شوند تا مدينه‌هاى فاضله مجدداً به سمت جهل و فساد كشيده شوند، لذا رئيس بايد مراقب باشد تا سير جاهله وارد نشده و زحمت‌هاى قبلى را از بين نبرند.

## على مثال<sup>٤</sup> ما عليه مهنة الطب، فانها انما تلتئم بمعرفة جميع الافعال التي تمكن الصحة في الانسان وتحفظها عليه و تحوطها من ان يعرض لها شيء من الامراض

٣. جار و مجرور «فى المدن و الامم» متعلق به «تمكين» است.

٤. «على مثال» مربوط به مطلب اخير نيست، بلكه به اصل مطلب مربوط است.

شغل ملکیه با این وظیفه‌ای که بر عهده‌ی آن گذاشته شده است، به وزان طبی است که وظیفه‌ی طیب است. چنان که وظیفه‌ی طیب این است که ابتدا بدن را سلامت گرداند و سپس آن را از آفات مهاجم حفظ کند، شغل پادشاهی و ریاست نیز چنین است؛ یعنی رئیس نیز ابتدا باید بدن جامعه را سالم گرداند و سپس آن را از دستبرد سیر و ملکات جاهله حفظ کند.

مصنف در ادامه مثال طب را تبیین کرده و سپس آن را بر ممثل تطبیق داده و می‌گوید: طیب باید سه قانون زیر را به ترتیب بلد باشد:

۱. قانون اعم

۲. قانون عام

۳. قانون اخص

طیب ابتدا باید قانون اعم را بداند. سپس به کمک آن مصداق قانون اعم را که قانون عام است، بیابد و سپس به کمک قانون عام، مصداق آن را که قانون خاص است، پیدا کند. مصنف برای روشن‌تر شدن مطلب مثالی می‌زند: فرض کنید که تبی بر بدن شما عارض شده است. طیب باید حرارت تب را به کمک برودت علاج کند. این علاج باید به کمک دارویی باشد که

---

**طیب ابتدا باید قانون اعم را بداند. سپس به کمک آن مصداق قانون اعم را که قانون عام است، بیابد و سپس به کمک قانون عام، مصداق آن را که قانون خاص است، پیدا کند.**

---

برودت ایجاد می‌کند. (خاص) این حرارت مثلا باید به کمک ماء‌الشعیر که برودت تولید می‌کند، درمان شود. (اخص) این مطلب تحت یک قانون عام داخل است و آن قانون این است که باید حرارت را با برودت علاج کرد. (عام) خود این قانون نیز تحت قانونی اعم داخل است و آن این است که باید ضد را با ضد علاج کرد. (اعم)

مصنف در ادامه می‌فرماید: طیب نمی‌تواند به این سه قانون اکتفا کند و باز هم باید پایین‌تر بیاید؛ به این معنا که مثلا از آن جایی که تب چند قسم دارد، باید ملاحظه کند چه نوع تبی بر بیمار عارض شده است. (تب صفروای، دموی، بلغمی، سودایی) تب هنگامی عارض می‌شود که یکی از اخلاط چهارگانه (خون، بلغم، صفرا، سودا) متعفن شوند. تب دیگری نیز وجود دارد که آن را «حمی الیوم» (تب یک‌روزه) می‌نامند. این تب که می‌توان آن را تب لحظه‌ای نیز نامید، تبی است که بر فردی که مثلا دویده است، عارض می‌شود. این تب غریبه و بیرونی است. در مقابل حرارتی که

در بدن انسان وجود دارد و امروزه مقدار آن را ۳۷ درجه می‌دانند، «حرارت غریزه» نامیده می‌شود. به طور کلی حرارت غریبه بر سه نوع است:

۱. حمی الیوم<sup>۵</sup>

۲. حمی الدق<sup>۶</sup>

۳. حمی الغب (حمی العفن)<sup>۷</sup>

تبی که فارابی از آن در مثلث استفاده می‌کند، تب صفراوی یا «حمی الصفراوی» است. این تب بر اثر عفونت صفرا به وجود می‌آید. طیب باید علاوه بر موارد گذشته، بتواند این نوع تب را نیز بشناسد. نویسنده در ادامه می‌گوید: حتی این شناخت هم کافی نیست و طیب باید خود مریض را نیز معاینه کند تا حالات او را به دست بیاورد. همچنین تکرار علاج، زمان علاج و ... نیز از مواردی هستند که در درمان دخالت دارند.

### و الطیب فبین انه ینبغی ان یعرف ان الاضداد ینبغی ان تقاوم بالاضداد

طیب باید این قانون اعم را که اضداد به واسطه‌ی اضداد معالجه می‌شوند، بداند.

### و یعرف ایضا ان الحراره تقاوم بالبروده

همچنین طیب باید بداند که حرارت با برودت معالجه می‌شود. حرارت و برودتی که دو مصداق برای ضد بوده و عمومیت کمتری نسبت به مفهوم اضداد دارند.

### و یعرف ایضا ان الحمی الصفراویه ینبغی ان تقاوم بماء الشعیر او بماء التمر الهندی

همچنین طیب باید بداند که تب صفراوی با ماء الشعیر یا ماء التمر الهندی که ایجاد برودت می‌کنند، معالجه می‌شود. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید اشاره به تب صفراوی و ماء الشعیر از مورد قبلی نیز خاص‌تر است.

<sup>۵</sup>. «حمی الیوم» تبی است که دوامی ندارد؛ مثل حرارتی که بر اثر نشستن در کنار بخاری در بدن شخص به وجود می‌آید. این تب نیازی به مداوا ندارد.

<sup>۶</sup>. «حمی الدق» تبی است که بدن شخص بیمار را لاغر می‌کند. «دق» به معنای لاغری است. این تب به مداوا نیاز دارد.

<sup>۷</sup>. این تب را در فارسی «تب نوبه» می‌ماند. تب نوبه به تبی گفته می‌شود که به نوبت و بر اثر عفونت اخلاط بر فرد عارض می‌شود، یعنی گاهی در بدن بیمار هست و گاهی نیست. این تب به مداوا نیاز دارد. گفته می‌شود نوع بلغمی آن، از سایر موارد بدتر است. چغمینی در قانونچه می‌گوید: در نزد ما شخص بیماری وجود دارد که دوازده سال است دچار تب نوبه است. این شخص تب بلغمی دارد و معالجه‌ی آن خیلی دشوار است.

و هذه الثلاثه بعضها اعم من بعض، فاعمها ان الاضداد ينبغى ان تقاوم بالاضداد و اخصها ان الحمى الصفراويه ينبغى ان تقاوم بماء الشعير و قولنا «ان الحراره تقاوم بالبروده» متوسط بين الاعم و الاخص.

از میان این سه قانون بعضی از دیگری اعم هستند. عام‌ترین قانون این است که اضداد باید به واسطه‌ی اضداد معالجه شوند. در مقابل، خاص‌ترین قانون این است که تب صفراوی باید به کمک ماء الشعیر معالجه شود. در این بین، این قانون که حرارت با برودت معالجه می‌شود، در میان این دو قانون جای می‌گیرد.

غير ان الطيب لما كان لما عالج<sup>٨</sup> انما يعالج ابدان الاشخاص و الآحاد، مثل بدن زید و بدن عمرو صار لايجتزئ فی علاج حمى الزید بما عرفه من ان الاضداد تقاوم بالاضداد و لا ان الحمى الصفراويه ينبغى ان تقاوم بماء الشعير

ولی طیب از آن‌جایی که به هنگام معالجه، ابدان اشخاص را معالجه می‌کند، باید ابدان آن‌ها را نیز معاینه کند. به عبارت دیگر طیب نمی‌تواند صرفاً به دانستن این که اضداد به واسطه‌ی اضداد و طب صفراوی به کمک ماء الشعیر درمان می‌شود، اکتفا کند.

دون ان يعلم فی حمى زید هذا علما اخص من تلك الاشياء التى عرفها من صناعته، فيفحص هل حماه هذه الصفراويه ينبغى ان تقاوم بماء الشعير من قبل امتلاء فى بدنه من اشياء بارده رطبه او ان ماء الشعير يصح الخلط فلا يترکه ان ينضح<sup>٩</sup> و اشباه هذه.

اکتفا کردن در عبارت قبلی یعنی این که طیب بدون داشتن علم اخصی در مورد تب همین زید که علمی خاص‌تر از همه‌ی قوانین طبابت است، مشغول تفحص شود که آیا این تب صفراوی که باید با ماء الشعیر درمان شود، باید به واسطه‌ی پرکردن بدن با اشیاء بارده درمان شود یا به واسطه‌ی رقیق کردن خلط به وسیله‌ی ماء الشعیر یا به واسطه‌ی راه‌های دیگر؟ خلاصه این که صرف دانستن قاعده‌ی کلی کافی نیست و طیب باید با شیوه‌ی اجرای آن در بدن زید نیز آشنا باشد.

اگر مریضی برای بهبود یافتن به ماء الشعیر احتیاج داشته باشد، طیب صرفاً نباید به دادن ماء الشعیر به او اکتفا کند؛ بلکه باید مقدار لازم آن را نیز بداند تا از افراط و تفریط به دور باشد. علاوه بر این باید به غلظت و کیفیت ماء الشعیر نیز توجه کند. همچنین باید وقت خوردن آن را نیز مشخص کند.

<sup>٨</sup>. در این عبارت دو «لما» به کار رفته است. جواب «لما»ی دوم، «انما يعالج ابدان الاشخاص و الآحاد» است. جواب «لما»ی اول نیز «صار لا يجتزئ» که در خط بعدی است.

<sup>٩</sup>. «فلا يترکه ان ينضح» بیان شیوه‌ی تصحیح خلط است.

## و ان کان ینبغی یسقی ماءالشعیر فلیس الطیب یجتزئ بان یکون عرف ذاک معرفه مطلقه

اگر سزاوار است که به زید ماءالشعیر نوشانده شود، طیب نباید صرفاً به یک معرفت مطلق درباره‌ی نوشاندن ماء الشعیر اکتفا کند.

دون ان يعرف کم مقدار ما ینبغی ان یسقی منه فی کثرته و کیف ینبغی ان یکون قوام ما یسقاہ<sup>۱۰</sup>  
منه فی الثخن و الرقه و فی ای وقت من اوقات النهار ینبغی ان یسقی و فی ای حال من احوال  
الزید هذا المحموم<sup>۱۱</sup> ینبغی ان یسقی

بلکه طیب باید مقدار ماءالشعیر (حداقل و حداکثر) و غلظت آن (رقیق و غلیظ) را نیز بداند. همچنین باید بداند که ماءالشعیر در چه وقتی و در چه حالی از احوال زید، باید به او نوشانده شود.

## فیکون قد قدر ذلک فی کمیته و کیفیته و فی زمانه

چنین طیبی ماء الشعیر را در مقدار و غلظت و زمانش اندازه‌گیری کرده است، اما این‌ها کافی نیستند و باید حال زید را نیز در نظر بگیرد، چرا که ممکن است حال زید به گونه‌ای باشد که نتواند در مقابل این دارو مقاومت کند و در نتیجه باید دارویش عوض شود.

## و لیس یمكنه ان یقدر دون ان یشاهد العلیل لیکون تقدیر ذلک بحسب ما یشاهد من حال هذا العلیل الذی هو زید

برای طیب مقدور نیست که مقدار، غلظت و زمان مصرف ماء الشعیر را بدون مشاهده‌ی علیل (زید) به دست بیاورد، مگر این که کسی که در حال تبیین حال زید است، چنان حال او را تبیین کند که طیب را از مشاهده‌ی او بی‌نیاز کند.<sup>۱۲</sup>

## و بین ان تقدیره هذا لیس یمكن ان یکون استفاده من کتب الطب الّتی تعلمها و ارتاض بها و لا بقدرته علی معرفه الکلیات و الاشیاء العامه الّتی هی مثبتة فی کتب الطب، بل بقوه اخری تحدث

<sup>۱۰</sup>. ضمیر «یسقاہ» به «زید» برمی‌گردد.

<sup>۱۱</sup>. «هذا المحموم» بدل «زید» است.

<sup>۱۲</sup>. سابقاً گاهی ادرار مریض را نزد طیب می‌آوردند و دیگر نیازی به احضار بیمار نبود. در کتاب تاریخ الحکمای قفطی داستانی آمده است که ذکر آن خالی از لطف نیست: سابقاً در شهری یک طیب معالجه‌گر و یک روحانی موعظه‌گر که با این طیب میانه‌ی خوبی نداشته است، زندگی می‌کرده‌اند. طیب کاری به روحانی نداشت و دائم مشغول کار خودش بود، اما روحانی دائماً پایش را توی کفش او می‌کرده و به او آزار می‌رسانده است. یک روز این روحانی مریض می‌شود. اطرافیان روحانی بدون آن که نامی از او ببرند، نزد طیب می‌روند و درمان بیماری او را جویا می‌شوند. طیب دستور می‌دهد تا قاروره (ادرار) روحانی را برای او بیاورند. طیب مطابق قاروره نسخه می‌پیچد و زیر دارو می‌نویسد: من آدمی که تو فکر می‌کنی نیستم. من در جامعه سربار کسی نیستم، پس تو هم سعی کن دیگر به من بد نگویی. وقتی این خبر در شهر می‌پیچد، مردم از این که طیب صاحب قاروره را از قاروره‌اش شناخته، شگفت‌زده می‌شوند. در تاریخ الحکما نام این طیب آمده است، اما من فعلاً حضور ذهن ندارم.



بمزاولة اعمال الطب في واحد واحد من آحاد و بطول<sup>۱۳</sup> مشاهدته لاحوال المرضى و التجربة التي تحصل له في طول الزمان عن معاناته<sup>۱۴</sup> العلاج و توليه<sup>۱۵</sup> ذلك في شخص شخص.

واضح است که طبیب نمی‌تواند شیوهی معالجه و حال زید را از کتب طبی‌ای که آموخته و بر آن‌ها مسلط شده، فراگیرد، چرا که این کتب مشتمل بر مجموعه‌ای از کلیات هستند. همچنین طبیب نمی‌تواند شیوهی معالجه را از معرفت نسبت به کلیات و اشیاء عامه‌ای که در کتب طبی ثابت شده است، به دست بیاورد؛ بلکه باید آن را به وسیلهی قوهی دیگری به دست بیاورد، قوه‌ای که به واسطه‌ی تمرین اعمال طب در تک تک ابدان، مشاهده‌ی مدید احوال بیماران و کسب تجربه از معالجه‌ای که به زحمت به سرانجام رسیده و به عهده گرفتن معالجه در افراد مختلف در طول زمان به دست می‌آید.

فاذن الطیب الكامل انما تتم له مهنته حی یتاتی بها<sup>۱۶</sup> الافعال الکائنه عن تلک المهنة بقوتین اثنتین: احدهما بالقدرة علی معرفه الکلیات التي هی اجزاء صناعته علی الاطلاق و باستیفاءها حتی لا یشذ عنه شیء. ثم بالقوه التي تحدث له عن طول افعال صناعته فی شخص شخص

شغل طبیب هنگامی کامل می‌شود که افعال حاصل از شغلش به وسیلهی دو قوه میسر شوند:

۱. قوهی معرفت: این قوه با معرفت بر کلیات علی الاطلاق<sup>۱۷</sup> که همان مسائل صنعت طب هستند، به دست می‌آید. طبیب باید این کلیات را به شکلی کامل فراگیرد.

۲. قوهی تجربه: این قوه با اجرای طولانی مدت کارهای طبی در اشخاص مختلف به دست می‌آید.

نویسنده در ادامه به سراغ ممثل رفته و می‌گوید: همان‌طور که طبیب باید چنین آگاهی‌ها و تجربیاتی داشته باشد، پادشاه و ملک نیز باید آگاهی‌هایی داشته باشد. اولاً باید به قوانینی که خود یا رئیس اول جعل کرده است، آگاهی کامل داشته باشد. ثانیاً باید این قوانین را اجرا کرده باشد تا به واسطه‌ی تجربه‌ی به دست آمده بداند که در هر شهری یا نسبت به هر امت یا فردی باید چه‌طور عمل کند.

و كذلك حال المهنة الملكية الاولى. فانها تشتمل اولاً علی اشیاء کلیه و لیس یجتزئ فی ان یفعل افعالها تلک بان یکون قد استوعب معرفه الاشیاء الکلیه و بقدرته علیها دون این یکون معه قوه اخرى

۱۳. «و بطول» عطف بر «مزاولة» است.

۱۴. «عانی الشیء» یعنی «از چیزی رنج برد اما آن را پیش برد». بنابراین «معانات علاج»، یعنی علاج را با زحمت به سرانجام رساندن.

۱۵. «تولیه» عطف بر «معانات» است.

۱۶. مرجع ضمیر «بها»، «مهنة» است.

۱۷. کلیات علی الاطلاق یعنی مطالبی که مربوط به همه‌ی اشخاص هستند.

استفادها عن طول التجربة و المشاهده يقدر بها على تقدير الافعال في كميتها و كفيتها و ازمانها و سائر ما يمكن ان تقدر بها الافعال و يشترط<sup>١٨</sup> فيها شرائط

حال کسی که رئیس اول است، مثل حال کسی است که طبیب است، چرا که اولاً پادشاهی نیز مثل طبابت مشتمل بر کلیاتی است که باید آموخته شوند و ثانیاً در این جا نیز نمی توان صرفاً به آموختن و قدرت بر اشیاء کلیه اکتفا کرد؛ بلکه به قوهی دیگری هم نیاز است که در طول تجربه و مشاهده به دست می آید. قوهی که به کمک آن می توان کمیت، کیفیت و اوقات افعالی را که امت باید انجام بدهند، اندازه گیری و مشروط کرد.

اما بحسب مدینه مدینه او امه او واحد واحد او بحسب حال يحدث و بحسب عارض فی وقت وقت، اذ كانت افعال المهنة الملكية انما هی فی المدن الجزئیة: اعنی هذه المدینه و تلك المدینه او هذه الامه و تلك الامه او هذا الانسان و هذا ذلك الانسان

این اندازه گیری و جزئی کردن افعال، یا به حسب هر شهر است یا به حسب هر امت یا به حسب هر فرد یا به حسب حال و عارضی که در وقت های معینی به وجود می آید؛ مثل این که شخص ایستاده به خاطر حال بیماری، باید به جای ایستاده نماز خواندن، نشسته نماز بخواند. اهمیت این اندازه گیری و جزئی کردن افعال از آن رو است که شخص باید بر مدن جزئی (این شهر خاص، این امت خاص و این انسان خاص) ریاست کند.

---

**قدما قوهی را که می توان به کمک آن شرایط و تقدیرات افعال را تشخیص داد، تعقل نامیده اند. این قوه در طبابت بیشتر با واژهی «تجربه» سازگاری داشت، اما در این جا آن را «قوهی تعقل» می نامیم.**

---

مصنف در ادامه می گوید: قدما قوهی را که می توان به کمک آن شرایط و تقدیرات افعال را تشخیص داد، تعقل نامیده اند. این قوه در طبابت بیشتر با واژهی «تجربه» سازگاری داشت، اما در این جا آن را «قوهی تعقل» می نامیم. همان طور که خواهیم دید، مصنف در این جا به ارتباط بین تعقل و وحی اشاره ای نخواهد کرد، اما پیش از این به ارتباط بین این دو اشاره کرده بود.

و القوه التي يقدر بها الانسان على استنباط الشرائط التي يقدر بها الافعال بحسب ما يشاهد فی جمع جمع او مدینه مدینه او طائفه طائفه او واحد واحد و بحسب عارض عارض فی مدینه او امه او فی

---

<sup>١٨</sup>. این عبارت عطف بر «تقدر» است.

## واحد یسمیها القدماء التعقل و هذه القوه لیست تحصل بمعرفه کلیات الصناعه و استیفاءها کلها لکن بطول التجربه فی الاشخاص

قدمای قوه‌ای را که انسان می‌تواند به وسیله‌ی آن شرائطی را استنباط کند که به واسطه‌ی آن می‌تواند افعال را به حسب مشاهداتش در هر جمع یا در هر شهر یا در هر طائفه یا در هر شخص یا در حالات عارضی در یک مدینه یا امت تقدیر کند، تعقل نامیده‌اند. چنین قوه‌ای حتی با شناخت تمام کلیات نیز به دست نمی‌آید؛ بلکه برای به دست آوردن آن باید طبیعت و عوارض اشخاص را تجربه کنیم. توجه داشته باشید که مصنف برای نامگذاری این قوه، از تعبیر «قوه‌ی عقل» استفاده نمی‌کند، چرا که قوه‌ی عقل آفریده‌ی خدا است و از طریق تجربه درست نمی‌شود؛ بلکه آن را قوه‌ی تعقل می‌نامند. تعقل به معنای به کارگیری عقل است.

**کلمات کلیدی: کتاب المله، فارابی، مدینه فاضله، حکومت، امت، پادشاهی، رئیس اول، رئیس تابع، طبابت.**